

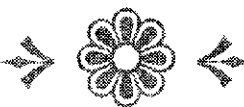
تفسیر قرآن کریم

امام خمینی

(قدس سره)

قسمت هفتم

مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)



﴿يا ايها الذين امنوا اوفوا بالعقود احلت لكم بهيمة الانعام...﴾ (مائده ۱/۵)

سالك الى الله چون مراتب مكان را به حسب مقامات و نشأت وجودية خود فهميد، در آداب قلبية اباحه آن ها بايد بکوشد تا نماز او از تصرفات غاصبانه ابليس پليد خارج شود. پس، در مرتبه اولی به آداب صوريه عبوديت و بندگی قيام کند و وفا به عهد سابقه عالم ذر و يوم الميثاق بنماید و دست تصرف ابليس را از ملك طبيعت خود دور کند تا با صاحب بيت مروده و محابه پيدا نماید و تصرفاتش در عالم طبيعت غاصبانه نباشد. بعضی از اهل ذوق گوید که معنی آيه شريفة «يا ايها الذين آمنوا اوفوا بالعقود احلت لكم بهيمة الانعام» به حسب باطن، آن است که حليت بهيمة انعام موقوف به وفاء به عهد ولايت است. و در احاديث شريفة وارد است که جميع ارض از امام است و غير شيعيان غاصب آن هستند^۱ و اهل معرفت ولي امر را مالك جميع ممالك وجود و مدارج غيب و شهود دانند و تصرف کسی را در آن بی اذن امام روا ندارند^۲.

﴿اليوم اكملت لكم دينكم و اتممت عليكم نعمتي و رضيت لكم الاسلام ديناً﴾

(مائده ۳/۵)

کمال هر چیزی، به آن چیز است که به واسطه آن تمام می شود و کم بودش جبران می گردد. پس کمال هیولی با صورت است و کمال جنس با فصل است و از این روست که در تعریف نفس گفته شده که نفس، نخستین کمال جسم طبیعی آلی است، زیرا به يك اعتبار کمال هیولی به اوست و به اعتبار دیگر کمال جنس به واسطه اوست و به این جهت است که ولايت علوی (که خدای تعالی آن را برای ما مستدام فرماید)، موجب کمال دین و

تمام نعمت گردید که خدا فرمود: «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی» امروز من دین شما را برای شما کامل کردم و نعمت خودم را بر شما تمام نمودم. و امام باقر علیه السلام ضمن روایت مفصّلی که در کافی است فرمود: سپس ولایت فرود آمد و این نزول در روز جمعه در زمین عرفات بود که خدای تعالی فرو فرستاد: «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی...» و کمال دین به وسیله ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام شد^۲، انتهى.

پس دیگر عبادات بلکه عقاید و ملکات نیز به منزله هیولاست و ولایت صورت آن هاست و آنان به منزله ظاهرند و ولایت، باطن آن هاست و از این روست که اگر کسی بمیرد و امامی نداشته باشد به مرگ دوران جاهلیت و به مرگ کفر و نفاق و گمراهی مرده است چنانچه در روایت کافی است زیرا ماده و هیولی به جز با صورت و فعلیت وجودی محقق نمی شود بلکه برای ماده و هیولی در نشأه آخرت اصلاً وجودی نیست زیرا آن جهان سراپا حیات و زندگی است و آنجا جای درو کردن و دنیا کشتزار آخرت است^۳.

﴿...واتیکم ما لم یؤت احداً من العالمین﴾ (مائده/ ۲۰/۵)

و چه غافل اند دنیاپرستان و بی خبران که ارزش شهادت را در صحیفه های طبیعت جست و جو می کنند و وصف آن را در سروده ها و حماسه و شعرها می جویند و در کشف آن از هنر تخیل و کتاب تعقل مدد می خواهند و حاشا که حل این معما جز به عشق میسر نگردد که بر ملت ما آسان شده است. و اینک ما شاهد آنیم که سبکیالان عاشق شهادت بر توسن شرف و عزت به معراج خون تاخته اند و در پیشگاه عظمت حق و مقام جمع الجمع به شهود و حضور رسیده اند و بر بسیط ارض، ثمرات رشادت ها و ایثارهای خود را نظاره می کنند که از همت بلندشان جمهوری اسلامی ایران پایدار و انقلاب ما در اوج قله عزت و شرافت مشعل دار هدایت نسل های تشنه است و قطرات خون شان سیلابی عظیم و طوفانی سهمناک را برپا کرده است و ارکان کاخ های ظلم و ستم شرق و غرب را به لرزه انداخته است و آنان را در عزا و ماتم از دست دادن یاران و نوکرانی چون محمدرضا خان و سادات ها و نمیری ها و نیز اقتدارها و افتخارات شیطانی خود سیاه پوش کرده است و هنوز اول ماجراست و کابوس های دیگری دارند و باید خود را برای نابودی و مرگ جیره خوارانی چون صدام و دست نشاندگانی چون اسراییل غاصب آماده کنند، که این ها همه از برکات سحر شهیدان ماست و ما در انتظار رؤیت خورشیدیم و به شهیدان باید گفت «اتیکم الله ما لم یؤت احداً من العالمین»^۴.

﴿قال ربّ انّی لا املك الاّ نفسی و اخی فافرق بیننا و بین القوم الفاسقین﴾

(مائده/ ۲۵/۵)

این امر مهم را که مالکیت شخص بر نفس خودش است و حضرت موسی سلام الله علیه يك همچو ادعایی کرد و او به حق بود که به خدای تبارک و تعالی عرض کرد که من مالک هیچ کس نیستم الا مالک خودم و برادرم. این يك ادعای بزرگ است که شایسته پیغمبران است. ماها مالک خودمان نیستیم. مالک برادرهای مان هم نیستیم. مالک فرزندان مان هم نیستیم. مالک دوستان مان هم نیستیم. عمده مالکیت خودش است از خودش که انسان وقتی که می خواهد صحبت بکند، زبان، مملوک او باشد و او سلطنت بر زبان خودش داشته باشد نه این که شیطان بر نفس او و بر زبان او تسلط پیدا بکند. گویندگان ما، نویسندگان ما، کسانی که در این موقع می خواهند صحبت ها بکنند توجه داشته باشند که آیا مالک خودشان هستند. می توانند ادعایی را که حضرت موسی پیغمبر بزرگ کرد آن ها هم بکنند که «لا املك الا نفسي واخي». برادر او هم يك برادری بود که پیغمبر بود و چون پیغمبر بود کلام حضرت موسی برای او کلامی بود که اجرا می شد، اما کسی که به این مقام نرسیده است باید بگوید: «انی لا املك نفسي ولا اخی»، نگوید: «لا املك الا نفسي و أخی».^۶

(مانده ۲۷/۵)

﴿قال انما يتقبل الله من المتقين﴾

باید دانست که تقوا نفوس را صاف و پاک کند از کدورات و آرایش؛ و البته اگر صفحه نفوس از حجب معاصی و کدورات آن ها صاف باشد، اعمال حسنه در آن مؤثرتر و اصابت به غرض بهتر نماید. و سر بزرگ عبادات که ارتیاض طبیعت و قهر ملکوت بر ملك و نفوذ اراده فاعله نفس است، بهتر انجام گیرد. پس، خشیت از حق را، که مؤثر تام در تقوای نفوس است، یکی از عوامل بزرگ اصلاح نفوس و دخیل در اصابت اعمال و حسن و کمال آن ها باید شمرد؛ زیرا که تقوا علاوه بر آن که خود یکی از مصلحات نفس است. مؤثر در تأثیر اعمال قلبیه و قالبیه انسان و موجب قبولی آن ها نیز هست؛ چنانچه خدای تعالی فرماید: «انما يتقبل الله من المتقين». خداوند از پرهیزگاران قبول می کند و پس.^۷

﴿...من قتل نفساً بغير نفس أو فساد فی الارض فکانما قتل الناس جميعاً

(مانده ۳۲/۵)

ومن احيها فکانما احيا الناس جميعاً﴾

باید جوانان ما و کسانی که عهده دار نگهداری اسیران و پناهندگان هستند طعم شیرین رحمت و بزرگواری اسلام را به آنان بچشانند و با آنان آن گونه رفتار کنند که مولای آن ها و پیشوای عظیم الشأن شان با بدترین خلق خدا و جنایتکارترین انسان ها، ابن ملجم لعنت الله علیه رفتار فرمود. تا اسیران که ضربه روحی

خورده اند احساس آرامش و جبران در حکومت اسلامی نمایند و پس از آزادی در سلك مبلغین اسلام و احیاناً فداکاران آن در آیند که این خود خدمت پرارزشی به اسلام و جمهوری اسلام است و چه بسا که این اسیران و پناهندگان با اجبار و تهدید به مرگ خود و خانواده های شان به جبهه ها فرستاده شده باشند، چنانچه بعضی از آن ها این ادعا را دارند. و گمان نکنید آن خوی جنایتکاری و سبغیتی که در امثال صدام است در اینان باشد و چه نیکوست که جوانان عزیز و نگهبانان این بازی خوردگان از يك موجود صدامی یا در خدمت جنایت، يك انسان اسلامی و در خدمت مکتب مقدس قرآن بسازند و بدانند که «من احیایا [نفساً] فکائنما احیا الناس جمیعاً» و هدایت از بزرگترین مظاهر احیاء است.^۸

لازم است پایگاه های اسلامی برای معرفی اسلام و نشر حقایق نجات بخش در هر نقطه ای از جهان که امکان است، برقرار باشد و در تحت يك سازمان هماهنگ برای نشر عدالت و قطع ایادی ستمکاران و چپاولچیان مشغول فعالیت شوند. لازم است جوانان کم تجربه و گول خورده ما را با آشکار کردن انحراف سایر مکاتب و آشنا نمودن با نظام اسلامی نجات دهید. «ومن احیایا [نفساً] فکائنما احیا الناس جمیعاً»^۹.

﴿انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون﴾
(مائده / ۵۵/۵)

یعنی جز این نیست که مولی و متصرف در شما خدا و پیغمبر است و آنان که ایمان دارند و نماز به پا می کنند و زکوة در حال رکوع می دهند.

بیست و چهار حدیث از اهل سنت نقل شده که این آیه درباره علی بن ابی طالب نازل شده و ما این جا يك حدیث از آن احادیث را که اهل سنت ذکر کردند، می آوریم. حموینی که از بزرگان علمای اهل سنت است و ثعلبی به اسناد خود از عبایه بن ربعی نقل کنند که ابن عباس بر سر چاه زمزم نشسته بود و از پیغمبر حدیث نقل می کرد. ناگهان شخصی آمد که عمامه خود را بر روی خود پیچیده بود و هر حدیثی که ابن عباس نقل می کرد او هم يك حدیث نقل می کرد. ابن عباس گفت تو را به خدا کی هستی؟ عمامه را از روی خود باز کرد و گفت: هرکس مرا می شناسد، بشناسد و هرکس نمی شناسد من ابوذر غفاری هستم. شنیدم از پیغمبر با این دو گوش والا کر شوند و دیدم با این دو چشم والا کور شوند که می گفت: علی پیشوای خوبان است و کشنده کفار است. یاری شود هرکه او را یاری کند و مخدول شود هرکس او را مخدول کند. آگاه باشید که من يك روز با پیغمبر نماز ظهر می خواندم. سالی چیزی

در مسجد خواست. کسی به او نداد. آن ساییل دست به آسمان برداشت و گفت: خدایا شاهد باش که در مسجد پیغمبر خدا سؤال کردم؛ هیچ کس به من چیزی نداد و علی بن ابیطالب در حال رکوع بود. به او اشاره کرد که انگشتری که در انگشت کوچک دست راست داشت، بیرون آورد. ساییل رفت و بیرون آورد و این در مقابل چشم پیغمبر بود. چون پیغمبر از نماز فارغ شد سر به سوی آسمان بلند کرد و گفت: خدایا موسی سؤال کرد از تو و گفت: خدایا به من شرح صدر بده و کار مرا آسان کن و گره از زبان من بگشا تا سخن مرا بفهمند و وزیر مرا از اهل من قرار ده. هارون برادر من است؛ پشت مرا به او محکم کن و او را شریک من قرار ده. پس تو قرآن گوینده بر او نازل کردی که زود است محکم کنم بازوی تو را به برادرت و قرار بدهم شما را مسلط بر فرعونیان و آن ها به شما دست نیابند. خدایا من محمد هستم؛ پیغمبر و برگزیده تو. خدایا شرح صدر به من بده و کار مرا آسان کن و از برای من وزیری از اهل من قرار بده که آن علی باشد. پشت مرا به او محکم کن. ابونذر گفت: هنوز تمام نشده بود کلام پیغمبر که جبریل آمد از پیش خدای تعالی و گفت: ای محمد، بخوان. گفت: چه بخوانم؟ گفت: بخوان «انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون»^{۱۱}.

موفق بن احمد که از علمای اهل سنت است، نقل می کند که عمرو بن عاص به معاویه نوشت: چیزهایی در قرآن نازل شده در شأن علی بن ابیطالب که هیچ کس با او شریک نیست و از آن جمله، این آیه را شمرده. و ابن شهر آشوب گوید: به اجماع امت، این آیه درباره امیرالمؤمنین نازل شده و قوشچی که از بزرگان سنیان است در شرح تجرید گوید: به اجماع مفسرین، این آیه درباره علی است^{۱۲}.

﴿لولا ینھام الربانیون والاحبار عن قولهم الإنم واکلھم السحت لبئس ما کانوا یصنعون﴾

(مانده ۶۳/۵)

می فرماید: «عبرتوا أيها الناس بما وعظ الله به اولیائہ من سوء ثنائہ علی الاحبار»^{۱۳}. خطاب به دسته مخصوص، حاضرین مجلس، اهل شهر و بلد، اهل مملکت و یا مردم دنیای آن روز نیست؛ بلکه هر کس را در هر زمان که این ندا را بشنود، شامل می شود. مثل: یا أيها الناس که در قرآن آمده است. خداوند با اعتراض به «احبار» یعنی علمای یهود و استنکار رویه آن ها، اولیای خویش را موعظه فرموده و به آنان پند داده است. منظور از «اولیاء» کسانی هستند که توجه به خدا دارند و در جامعه دارای مسئولیت می باشند؛ نه این که منظور ائمه علیهم السلام باشد.

اذ يقول: «لولا ينهاهم الربانيون والاحبار عن قولهم الإثم وأكلهم السحت، لبئس ما كانوا يصنعون». خداوند در این آیه «ربانیون» و «احبار» را مورد نکوهش قرار می دهد که چرا آن ها که علمای دینی یهود بوده اند، ستمکاران را از «قول اثم»، یعنی گفتار گناه کارانه، که اعم از دروغ پردازی و تهمت و تحریف حقایق و امثال آن باشد، و از «اکل سحت»، یعنی حرام خواری، نهی نکرده و باز نداشته اند. بدیهی است این نکوهش و تقبیح اختصاص به علمای یهود ندارد؛ و نه اختصاص به علمای نصاری دارد؛ بلکه علمای جامعه اسلامی و به طور کلی علمای دینی، را شامل می شود. بنابراین، علمای دینی جامعه اسلامی هم اگر در برابر رویه و سیاست ستمکاران ساکت بنشینند، مورد نکوهش و تقبیح خدا قرار می گیرند. این امر فقط مربوط به سلف و نسل گذشته نیست؛ نسل های گذشته و آینده در این حکم یکسان اند. حضرت امیر علیه السلام این موضوع را با استناد به قرآن ذکر فرموده که علمای جامعه اسلامی هم عبرت بگیرند و بیدار شوند؛ و از ادای وظیفه امر به معروف و نهی از منکر باز نایستند؛ و در برابر هیأت های حاکمه ستمگر و منحرف سکوت ننمایند. حضرت با استشهاد به آیه «لولا ينهاهم الربانيون...» دو نکته را گوشزد فرموده است:

۱. این که سهل انگاری علما در وظایف ضررش بیش از کوتاهی دیگران در انجام همان وظایف مشترک است. چنان که هرگاه يك بازاری کار خلاقی بکند، ضررش به خود او می رسد؛ لیکن اگر علما در وظیفه کوتاهی کردند، مثلاً در برابر ستمگران سکوت نمودند، ضررش متوجه اسلام می شود. و اگر به وظیفه عمل کردند و آن جا که باید صحبت کنند سکوت نکردند، نفع آن برای اسلام است.

۲. با این که باید از همه اموری که مخالف شرع است نهی کرد، روی «قول اثم» یعنی دروغ پردازی «واكل سحت» یعنی حرام خواری تکیه کرده است، تا بفهماند که این دو «منکر» از همه منکرات خطرناک تر است؛ و بایستی بیش تر مورد مخالفت و مبارزه قرار گیرد. چون گاهی گفتار و تبلیغات دستگاه های ستمگر بیش از کردار و سیاست شان برای اسلام و مسلمین ضرر دارد؛ و غالباً حیثیت اسلام و مسلمین را به مخاطره می اندازد. خداوند نکوهش می کند که چرا از گفتار نادرست و تبلیغات گناه کارانه ستمکاران جلوگیری نکردند؟ چرا آن مردی را که ادعا کرد من «خليفة الله» هستم و آلت مشیت الهی هستم و احکام خدا همین گونه است که من اجرا می کنم، عدالت اسلامی همین است که من می گویم و اجرا می کنم (در صورتی که اصولاً عدالت سرش نمی شد)، تکذیب نکردند؟ این گونه سخنان «قول اثم» است. این

حرف های گناه کارانه را که ضرر زیادی برای جامعه دارد، چرا جلوگیری نکردند؟
 ظلمه را که حرف های نامربوط زدند، خیانت ها مرتکب شدند، بدعت ها در اسلام
 گذاشتند، ضربه به اسلام زدند، چرا نهی نکردند و از این گناهان باز نداشتند؟

از آن جا که دایره فکر عده ای از دایره همین مسجد تجاوز نمی کند و جولان و
 گسترش ندارد، وقتی گفته می شود «اکل سحت» یعنی حرام خواری، فقط بقال
 سرکچه به نظرشان می آید که، العیاذ باللّه، کم فروشی می کند! دیگر آن دایره بزرگ
 حرام خواری و غارت گری به نظر نمی آید که یک سرمایه بزرگ را می بلعند؛
 بیت المال را اختلاس می کنند؛ نفت ما را می خورند؛ به نام نمایندگی کمپانی های
 خارجی کشور ما را بازار فروش کالاهای گران و غیر ضروری بیگانه می کنند و از
 این راه پول مردم را به جیب خود و سرمایه داران بیگانه می ریزند. نفت ما را چند
 دولت بیگانه پس از استخراج برای خود می برند؛ و مقدار ناچیزی هم که به هیأت
 حاکمه همدست خودشان می دهند، از طرق دیگر به جیب خودشان برمی گردد. و
 اندکی که به صندوق دولت می ریزد، خدا می داند صرف کجا می شود. این يك «اکل
 سحت» و حرام خواری در مقیاس وسیع و در مقیاس بین المللی است. «منکر»
 وحشتناک، و خطرناک ترین منکرات همین است.^{۱۲}

﴿وقالت اليهود یدالله مغلوله غلت ایدیهم ولعنوا بما قالوا بل یداه

مبسوطان...﴾ (مانده ۶۴/۵)

بدان که شکر نعمت های ظاهره و باطنه حق تعالی یکی از وظایف لازمه عبودیت و
 بندگی است که هرکس به قدر مقدور و میسور باید قیام به آن نماید؛ گرچه از عهده
 شکر حق تعالی احدی از مخلوقات بر نمی آید. و غایت شکر معرفت عجز از قیام به حق
 آن است؛ چنانچه غایت عبودیت معرفت عجز به قیام به آن است، چنانچه رسول
 اکرم ﷺ، اعتراف به عجز فرموده است.^{۱۳} با آن که احدی از موجودات قیام به شکر و
 عبودیت مثل ذات مقدس آن سرور ننمودند، زیرا که کمال و نقص شکر تابع کمال و
 نقص معرفت منعم و عرفان نعم اوست. لذا احدی قیام به حق شکر نتواند کرد.

وقتی عبد شکور شود که ارتباط خلق را به حق و بسط رحمت حق را از اول ظهور تا
 ختم آن و ارتباط نعم را به یکدیگر و بدء و ختم وجود را علی ما هو علیه بدانند. و
 معرفت آن برای خلص اولیاء که اشرف و افضل آن ها ذات مقدس نبی ختمی ﷺ است،
 رخ نهد. و سایر مردم محجوب از بعض مراتب آن، بلکه بیش تر و بزرگ تر مراتب آن
 هستند. بلکه تا در قلب بنده حقیقت سریان الوهیت حق نقش نبندد و ایمان نیاورد به

این که لامؤثر فی الوجود الا الله و کدورت شرک و شک در قلب اوست، شکر حق را چنانچه شاید و باید نتوان انجام داد. کسی که نظر به اسباب دارد و تأثیر موجودات را مستقل می داند و نعم را به ولی نعم و صاحب آن ارجاع نمی کند، کفران به نعمت حق تعالی [کرده] است، بت هایی تراشیده و هریک را مؤثری داند. گاهی اعمال را به خود نسبت دهد، بلکه خود را متصرف در امور می داند و گاهی طبایع عالم کون را مؤثرات بخواند؛ و گاهی نعم را به ارباب ظاهریه صوریه آن منسوب کند و حق را از تصرف عاری نماید و یدالله را مغلول بشمارد: «غَلَّتْ اَیْدِیْهِمْ وَلَعَنُوا بِمَا قَالُوا». دست تصرف حق باز است و تمام دایره تحقق بالحقیقه از اوست و دیگری را در آن راهی نیست؛ بلکه همه عالم ظهور قدرت و نعمت اوست و رحمت او شامل هرچیز است؛ و تمام نعم از اوست و برای کسی نعتی نیست تا منعم باشند؛ بلکه هستی عالم از اوست و دیگری را هستی نیست تا به او چیزی منسوب شود، ولی چشم ها کور و گوش ها کر و قلب ها محجوب است. «دیده می خواهم سبب سوراخ کن»^{۱۵}.

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ...﴾

(مائده/ ۶۷/۵)

اسلام همان طور که جعل قوانین کرده، قوه مجریه هم قرار داده است. «ولی امر» متصدی قوه مجریه قوانین هم هست. اگر پیغمبر اکرم ﷺ خلیفه تعیین نکند، «ما بلغ رسالت» «رسالت» خویش را به پایان نرسانده است. ضرورت اجرای احکام و ضرورت قوه مجریه و اهمیت آن در تحقق رسالت و ایجاد نظام عادلانه ای که مایه خوشبختی بشر است سبب شده که تعیین جانشین مرادف اتمام رسالت باشد^{۱۶}.

رسول اکرم ﷺ که خلیفه تعیین کرد فقط برای بیان عقاید و احکام نبود؛ بلکه همچنین برای اجرای احکام و تنفیذ قوانین بود. وظیفه اجرای احکام و برقراری نظامات اسلام بود که تعیین خلیفه را تا حدی مهم گردانیده بود که بدون آن پیغمبر اکرم ﷺ «ما بلغ رسالت». رسالت خویش را به اتمام نمی رسانید. زیرا مسلمانان پس از رسول اکرم ﷺ نیز به کسی احتیاج داشتند که اجرای قوانین کند؛ نظامات اسلام را در جامعه برقرار گرداند؛ تا سعادت دنیا و آخرت شان تأمین شود. اصولاً قانون و نظامات اجتماعی مجری لازم دارد. در همه کشورهای عالم و همیشه این طور است که قانون گذاری به تنهایی فایده ندارد. قانون گذاری به تنهایی سعادت بشر را تأمین نمی کند. پس از تشریح قانون بایستی قوه مجریه ای به وجود آید. قوه مجریه است که قوانین و احکام دادگاه ها را اجرا کند^{۱۷}.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْرَمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ
 الْمُعْتَدِينَ وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ﴾

(مائده / ۸۷/۵ - ۸۸)

سالك در هر مرتبه كه هست، چه در رياضات و مجاهدات علميه يا نفسانيه يا عمليه، مراعات حال خود را بكنند و با رفق و مدارا با نفس رفتار نمايد و زايد بر طاقت و حالت خود تحميل آن نكند؛ خصوصاً براي جوان ها و تازه كارها اين مطلب از مهمات است كه ممكن است اگر جوان ها با رفق و مدارا با نفس رفتار نكنند و حظوظ طبيعت را به اندازه احتياج آن از طرق محله ادا نكنند، گرفتار خطر عظيمي شوند كه جبران آن را نتوانند كرد؛ و آن خطر آن است كه گاه نفس به واسطه سخت گيري فوق العاده و عنان گيري بي اندازه عنان گسيخته شود و زمام اختيار را از دست بگيرد و اقتضائات طبيعت كه متراكم شد و آتش تيز شهوت كه در تحت فشار بي اندازه رياضت واقع شود، ناچار محترق شود و مملكت را بسوزاند. و اگر خدای نخواستہ سالکی عنان گسيخته يا زاهدی بی اختيار شود، چنان در پرتگاه افتد كه روي نجات را هرگز نبيند و به طريق سعادت و رستگاری هيچ گاه عود نكند.

پس، سالك چون طيب حاذقې بايد نبض خود را در ايام سلوك بگيرد و از روي اقتضائات احوال و ايام سلوك با نفس رفتار كند؛ و در ايام اشتعال شهوت كه غرور جواني است، طبيعت را به كلي منع از حظوظش ننمايد و با طرق مشروعه آتش شهوت را فرو نشانند كه فرو نشاندن شهوت به طريق امر الهی اعانت كامل در سلوك راه حق كند. پس، نكاح و زواج كند كه از سنن بزرگ الهی است كه علاوه بر آن كه مبداء بقاء نوع انسانی است در سلوك راه آخرت نيز مدخلیت بسزا دارد. و از اين جهت رسول خدا ﷺ فرمودند: «كسی كه تزويج كند، نصف دينش را احراز نموده»^{۱۸}. و در حديث ديگر است كه «كسی كه دوست دارد ملاقات كند خدا را پاك و پاكيژه، ملاقات كند او را با زوجه»^{۱۹} و از رسول اكرم نيز منقول است كه «اكثر اهل آتش عذب ها هستند»^{۲۰}. و در حديث است كه حضرت امير مؤمنان سلام الله عليه فرمودند: «جماعتي از اصحاب بر خود حرام كردند زن ها را و اقطار در روز و خواب در شب را. ام سلمه خير داد به حضرت رسول اكرم. آن سرور تشریف آوردند نزد آن ها فرمودند: «آيا شما اعراض می كنيد از زن ها؟ همانا من نزد زن ها می روم و روز تناول می كنم و شب خواب می روم و كسی كه از سنت من اعراض كند از من نيست و خدای تعالی فرو فرستاد: لَا تَحْرَمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ، وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ»^{۲۱}.

بالجمله، بر سالك راه آخرت «مراعات» احوال ادبار و اقبال نفس لازم است؛ و چنانچه از حظوظ نباید مطلقاً جلوگیری کند که منشأ مفاسد عظیم است، نباید در سلوک از جهت عبادات و ریاضات عملیه به نفس سخت گیری کند و آن را در تحت فشار قرار دهد؛ خصوصاً در ایام جوانی و ابتداء سلوک که آن نیز منشأ انزجار و تنفر نفس شود و گاه شود که انسان را از ذکر حق منصرف کند.^{۲۲}

﴿جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ...﴾ (مائده ۹۷/۵)

...خداوند تعالی در آیه شریفه ای که در صدر ذکر شد، سرّ و انگیزه حج و غایت قرارداد کعبه و بیت الحرام را، نهضت و قیام مسلمانان برای مصالح ناس و توده های مستضعف جهان ذکر می فرماید. باید در این اجتماع عظیم الهی که هیچ قدرتی جز قدرت لایزال خداوند نمی تواند آن را فراهم کند، مسلمانان به بررسی مشکلات عمومی مسلمین پرداخته و در راه رفع آن ها با مشورت همگانی کوشش کنند. یکی از بزرگ ترین و اساسی ترین مشکلات، عدم اتحاد بین مسلمین است که بعضی از به اصطلاح سران کشورهای اسلامی منشأ آن می باشند که مع الاسف برای رفع آن تا کنون اقدام چشمگیری نشده است.^{۲۳}

۱. کلینی، کافی، ۲/۲۶۶، کتاب الحجّة، باب ان الارض كلّها للامام.
۲. آداب الصلاة، ۱۰۶-۱۰۷، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره).
۳. کلینی، کافی، ۱/۲۹۰، ح ۶.
۴. شرح دعای سحر / ۱۱۴، ۱۱۵.
۵. صحیفه نور، ۲/۵۹.
۶. همان، ۱۶/۹۷-۹۸.
۷. شرح چهل حدیث یا اربعین حدیث، ۳۲۵، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره).
۸. صحیفه نور، ۱۶/۱۰۲.
۹. همان، ۲/۱۹.
۱۰. مجلسی، بحار الانوار، ۳۵/۱۹۴، بیروت.
۱۱. کشف الاسرار، ۱۳۷-۱۳۸.
۱۲. تحف العقول، ۲۷۱، چاپ صدوق.
۱۳. ولایت فقیه، امام خمینی(ره) / ۱۰۰-۱۰۳، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره).
۱۴. مرآةالعقول، ۸/۱۴۶، باب شکر، ح ۸.
۱۵. شرح چهل حدیث یا اربعین حدیث، ۳۴۵-۳۴۶.
۱۶. ولایت فقیه، امام خمینی(ره) / ۱۵.
۱۷. همان، ۱۷/.
۱۸. بحار الانوار، ۱۰۰/۲۲۰، باب ۱ ابواب النکاح، ح ۱۴.
۱۹. همان، ح ۱۸ و ۳۵.
۲۰. وسائل الشیعه / ۱۵، باب ۲ کتاب النکاح، ح ۶.
۲۱. همان، ح ۸.
۲۲. آداب الصلوة، ۲۵-۲۶، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره).
۲۳. صحیفه نور، ۱۵/۱۲۳.